



پاره‌های پیکرم یک‌یک شکست
بس که مرگ دوست بر بامم نشست
غزبتم هر لحظه ماتم خانه شد
تا وطن منزله ییگانه شد
داغ بر دل از رفیقان داشتم
حسرت دیدار یاران داشتم
یک به یک رفتند و تنهامی شدم

سر به سر در بند سودا می شدم
رفت آنکس کو رفیق راه بود
در شبم تصویر مهر و ماه بود
سرو بود و سایه اش بر مادرم
در تمام زندگانی یاورم
وقتی آمد زندگی پر شور شد
خانه‌ی ما سرزمین نور شد
در گذار عمر دور از هم شدیم
خنده همان رفت و در ماتم شدیم
غریتم ره را به دیدارش چو بست

جای او تصویر و سودایش نشست

بانک او هر بار لبریز از سرود

واژه‌هایش شعله‌ی امید بود

رفت از کف کوهر ناسفته‌ام

آن غزل‌های به لب ناکفته‌ام

رفت و بر لب آه و حسرت جا گرفت

جای دیدارش به فرداها گرفت

یاد بادش را به فردا می‌نم

نقطه‌ی دیدار صبح می‌نم